



نقش دیپلوماسی فرهنگی در بهبود تصویر بین‌المللی و توسعه روابط

محمد صابری*

خیرالدین فرزاد**

چکیده

دولت‌ها در چارچوب سیاست خارجی همواره در پی آن‌اند تا منافع ملی خویش را فراتر از مرزهای جغرافیایی و قلمرو تحت حاکمیت خود پی‌گیری کنند. برای تحقق این هدف، ابزارهای گوناگونی در اختیار دارند که هر یک می‌تواند به گونه‌ای مؤثر به کار گرفته شود. در میان این ابزارها، دیپلوماسی فرهنگی جایگاهی ویژه دارد؛ زیرا دولت‌ها از طریق آن می‌کوشند با کم‌ترین هزینه، بیشترین میزان منفعت و تأثیرگذاری را در محیط بین‌المللی کسب کنند. دیپلوماسی فرهنگی با معرفی و ترویج ارزش‌های اجتماعی، تاریخی و تمدنی یک کشور، زمینه نفوذ نرم در ذهنیت مخاطبان خارجی را فراهم ساخته و موجب افزایش شناخت، پذیرش و رضایت متقابل می‌شود. با درک این اهمیت، تحقیق حاضر به این پرسش پاسخ دهد که دیپلوماسی فرهنگی در بهبود تصویر بین‌المللی و توسعه ارتباطات چه نقشی دارد؟ این تحقیق با بهره‌گیری از روش کتابخانه‌ای برای گردآوری داده‌ها و اتخاذ رویکرد تحلیلی-تبیینی، نشان می‌دهد که دیپلوماسی فرهنگی، به دلیل ویژگی‌هایی چون نفوذ نرم، کاهش مقاومت دولت‌ها، تأکید بر ارزش‌های مشترک، ایجاد ارتباطات چندلایه، توجه به رضایت طرفین، پرهیز از لحن آمرانه، اصلاح سوءتفاهم‌های تاریخی، همکاری‌های علمی و آموزشی و خلق تصویر مثبت در نظام بین‌الملل، می‌تواند به کسب مشروعیت بیشتر برای سیاست خارجی منجر شود. این مؤلفه‌ها در نهایت به تقویت، پایداری و تحکیم روابط میان دولت‌ها کمک کرده و تصویری از یک دولت صلح‌جو، سازنده و فرهنگی در نظام بین‌الملل ارائه می‌دهد؛ تصویری که موجب افزایش احترام و توسعه روابط آن در جامعه جهانی می‌گردد.

کلیدواژه‌ها: دیپلوماسی فرهنگی، مشروعیت، سیاست خارجی، روابط بین‌الملل.

* عضو کادر علمی پوهنتون پروان، پوهنچی حقوق و علوم سیاسی، دیپارتمنت روابط بین‌الملل.

** عضو کادر علمی پوهنتون نیمروز، پوهنچی تعلیم و تربیه، دیپارتمنت زبان و ادبیات دری.

مقدمه

در عرصه سیاست خارجی، دولت‌ها به‌طور مستمر در پی کسب قدرت و تحقق منافع ملی خود در سطح بین‌المللی هستند. با این حال، در خصوص کارآمدترین ابزارها برای دستیابی به اهداف دولت‌ها در محیط بین‌الملل، اجماع نظری وجود ندارد. درکل، اکثر دولت‌ها ترجیح می‌دهند از ابزارهایی مانند دیپلوماسی، همکاری بین‌المللی، تجارت و مذاکره بهره‌گیرند؛ چرا که این ابزارها ضمن حفظ صلح و امنیت بین‌الملل، با هزینه کمتر، نتایج مؤثرتری را به همراه دارند. براین اساس، دولت‌ها می‌توانند از طریق تعاملات فرهنگی و بهره‌گیری از دیپلوماسی فرهنگی، اعتبار و نفوذ خود را در عرصه بین‌المللی تقویت کنند. توجه به فرهنگ و ارزش‌ها، امکان تبیین و پیش‌بینی سیاست‌هایی را فراهم می‌آورد که در صورت تکیه صرف بر رویکردهای عقلانی و انگیزه‌های مادی، قابل درک نبوده یا غیرمنطقی به نظر می‌رسیدند. تحولات اخیر در نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل، که عمدتاً پاسخی به تغییرات جهانی هستند، موجب شده است تا نقش هنجارها و ارزش‌ها در تحلیل رفتار دولت‌ها بیش از پیش مورد توجه قرار گیرد (عطایی و واسعی‌زاده، ۱۳۹۲: ۴۲).

در جهان امروز نقش دیپلوماسی فرهنگی در افزایش قدرت نرم و پیشبرد اهداف و منافع ملی کشورها بسیار افزایش یافته است. این نوع دیپلوماسی در عین حال برای تحکیم صلح و امنیت جهانی نیز مفید است. البته این نکته را نیز نباید فراموش کرد که ظرفیت دولت‌ها نیز درخصوص اجرا نمودن دیپلوماسی فرهنگی فعال و کارآمد متفاوت است. اهداف دیپلوماسی فرهنگی معمولاً بلندمدت بوده و به‌تدریج به نتیجه مورد انتظار می‌رسند (قنبرلو، ۱۴۰۰: ۱۷۷).

اهمیت و ضرورت این تحقیق بیش از همه در بُعد کاربردی آن نمایان می‌شود. این مطالعه می‌تواند برای فعالان حوزه سیاست، دیپلمات‌ها و سایر بازیگران عرصه

سیاست خارجی روشن سازد که دیپلوماسی فرهنگی چیست، چه ظرفیت‌هایی در اختیار دارد و چگونه می‌توان از آن برای خلق یک تصویر معتبر و مثبت در نظام بین‌الملل بهره گرفت؛ تصویری که نه تنها زمینه‌ساز تقویت روابط دوستانه میان دولت‌ها می‌شود، بلکه دستیابی به اهداف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی را تسهیل کرده و در نهایت بستر رسیدن به رفاه، امنیت، صلح و توسعه پایدار را فراهم می‌سازد. با توجه به اهمیت فزاینده‌ی دیپلوماسی فرهنگی در روابط معاصر بین‌الملل، این تحقیق با استفاده از روش کتابخانه‌ای در جمع‌آوری اطلاعات پرداخته و با بکارگیری رویکرد تحلیلی-تبیینی در پی آن است که نقش این نوع دیپلوماسی را در بهبود تصویر بین‌المللی دولت‌ها و توسعه روابط خارجی مورد بررسی قرار دهد. پژوهش حاضر در پی پاسخ به این سؤال است که دیپلوماسی فرهنگی چه نقشی در بهبود تصویر بین‌المللی و گسترش روابط دولت‌ها در نظام بین‌الملل ایفا می‌کند؟ فرضیه تحقیق نشان می‌دهد که دیپلوماسی فرهنگی، به دلیل اتکای آن بر ابزارهای نرم و غیرتحمیلی، قادر است زمینه‌های پذیرش، تعامل و همکاری را در میان سایر کشورها تقویت نماید. بدین سان، دولت‌هایی که از این نوع دیپلوماسی به‌گونه‌ای مؤثر بهره می‌گیرند، می‌توانند تصویری مثبت، معتبر و قابل اعتماد از خود در سطح بین‌المللی ایجاد کنند و در نتیجه، فرصت‌های بیشتری برای توسعه روابط دوجانبه و چندجانبه در نظام بین‌الملل به‌دست آورند.

بررسی منابع نشان می‌دهد که تاکنون تحقیق دقیق و جامع تحت‌عنوان «نقش دیپلوماسی فرهنگی در بهبود تصویر بین‌المللی و توسعه روابط» صورت نگرفته است، یا دست‌کم در جستجوهای انجام‌شده در کتابخانه‌ها و پایگاه‌های معتبر علمی، اثری با این عنوان یافت نشده است. از این منظر، موضوع حاضر نوآورانه و کاربردی محسوب می‌شود. با وجود این، می‌توان به چند تحقیق نزدیک به موضوع اشاره کرد.

توریالی غیائی در مقاله «ابزارهای دیپلوماسی فرهنگی در سیاست خارجی افغانستان» (۱۴۰۱)، محمدحسن خانی در مقاله «دیپلوماسی فرهنگی و جایگاه آن در سیاست خارجی کشورها» (۱۳۸۴)، و رضا یوسفی و موسوی موحدی در مقاله «دیپلوماسی علمی: فرصتی مهم برای توسعه همکاری‌های علمی بین‌المللی و روابط راهبردی» (۱۴۰۰)، هریک به‌گونه‌ای به مفهوم دیپلوماسی فرهنگی و کارکردهای آن پرداخته‌اند.

غیائی در تحقیق خود کوشیده است با تعریف دیپلوماسی فرهنگی، مجموعه‌ای از ابزارهای فرهنگی مؤثر در سیاست خارجی افغانستان را معرفی و تحلیل کند. حسن خانی دیپلوماسی فرهنگی را یکی از عناصر مهم سیاست خارجی دانسته و بر این باور است که دیپلوماسی فرهنگی می‌تواند بستر بروز ظرفیت‌های بالقوه و بالفعل یک کشور در حوزه‌های ادبیات، هنر، سینما، موسیقی و دیگر شاخه‌های فرهنگی را فراهم سازد. هم‌چنین یوسفی و موسوی موحدی در مطالعه خود به نقش دیپلومات‌های علمی در سفارت‌خانه‌ها اشاره کرده و توضیح داده‌اند که این دیپلومات‌ها چگونه از طریق همکاری‌های علمی، برگزاری کنفرانس‌های مشترک و تعاملات دانشگاهی، زمینه گسترش ارتباطات علمی و راهبردی را فراهم می‌سازند. باوجود اهمیت علمی هریک از این تحقیقات، تفاوت اصلی تحقیق حاضر با مطالعات پیشین، در عنوان، جهت‌گیری و هدف تحقیق نهفته است. این تحقیق با بهره‌گیری از یافته‌های مطالعات مذکور و سایر منابع، تلاش دارد تا نقش دیپلوماسی فرهنگی را به‌طور مشخص در بهبود تصویر بین‌المللی و توسعه روابط خارجی کشورها تبیین کند؛ موضوعی که در ادبیات موجود کم‌تر به‌شکل مستقیم و جامع مورد بررسی قرار گرفته است.

این تحقیق در دو بخش سازمان یافته است. در بخش اول، مفاهیم و کلیات تحقیق به منظور درک بهتر، توضیح داده می‌شود. در بخش دوم، یافته‌ها بیان شده و در نهایت با جمع‌بندی به پایان می‌رسد.

۱. مفاهیم و کلیات

۱-۱. فرهنگ

واژه «فرهنگ» در زبان فارسی مرکب از دو جزء «فر» و «هنگ» است. جزء نخست، «فر»، به معنای پیش‌بودگی، برتری و تعالی، و جزء دوم، «هنگ»، برگرفته از واژه اوستایی «تنگا»، به معنای کشیدن، حمل کردن و برآوردن وزن است. با این حال، مفهوم فرهنگی این واژه در متون دری هرگز در معنای لغوی خود به کار نرفته، بلکه بار معنایی گسترده‌تری یافته است (روح‌الامینی، ۱۳۸۸: ۱۱). در ادبیات فارسی، اصطلاح فرهنگ عمدتاً مترادف با دانش، معرفت، علم و حرفه به کار رفته است.

در زبان عربی، واژه «الثقافة» نخست به معنای پیروزی، تیزهوشی و مهارت استعمال می‌شد و سپس در معنایی وسیع‌تر، استعداد آموختن علوم، صنایع و ادبیات را نیز دربر گرفت (غیاثی، ۱۴۰۱: ۵۰). در زبان فرانسوی، واژه *culture* از ریشه لاتینی *cultura* مشتق شده است و در اصل به معنای کشت، اصلاح زمین و پرورش گیاهان بوده است. در زبان آلمانی نیز واژه *Kultur* در ابتدا به معنای پرورش و نگهداری موجودات زنده، از جمله باکتری‌ها، و نیز رسیدگی به زمین زراعتی به کار می‌رفت (جعفری، ۱۳۷۷: ۲۰).

در نگاه معاصر و طبق تعریف گسترده یونسکو که در اجلاس ۱۹۸۲ مکزیکوسیتی ارائه شد، فرهنگ مجموعه‌ای یکپارچه از ویژگی‌های مادی، معنوی، فکری و عاطفی است که یک جامعه یا گروه انسانی را از دیگران متمایز می‌سازد. فرهنگ علاوه بر هنرها و آثار مکتوب، شامل شیوه‌های زندگی، ارزش‌های بنیادی، حقوق انسانی،

سنت‌ها و باورهایی است که زمینه بروز و تجلی شخصیت انسانی را فراهم می‌سازد (سلیمی، ۱۳۷۹: ۲۹).

به‌باور محققین، فرهنگ ماهیتی اکتسابی، آموختنی و قابل انتقال دارد؛ فرهنگ پدیده‌ای پویا است که همواره در معرض تغییر و تحول قرار دارد؛ و سرانجام این‌که فرهنگ از بنیادی‌ترین شاخص‌های هویت انسانی و حیات عقلانی به‌شمار می‌رود. ارزش‌ها، باورها، هنجارها، نمادها و شیوه‌های بیانی نیز مهم‌ترین نمودهای فرهنگ در هر جامعه محسوب می‌شوند (آشوری، ۱۳۸۰: ۱۴۶).

۱-۲. دیپلوماسی فرهنگی

دیپلوماسی را می‌توان هنر و فن مدیریت روابط و تعاملات میان یک دولت، سازمان یا نهاد با جهان خارج دانست. این مدیریت از طریق بهره‌گیری از مجموعه‌ای از ابزارها، روش‌ها و سازوکارها انجام می‌گیرد. در سطح سیاست جهانی، دیپلوماسی فرایندی از ارتباط و تعامل میان بازیگران بین‌المللی است که هدف‌اش حل و فصل تعارضات از راه مذاکره و بدون توسل به زور و جنگ است. این فرآیند در طول قرن‌ها تحول یافته، نهادینه شده و به حرفه‌ای تخصصی تبدیل شده است؛ از این رو دیپلوماسی، ذاتاً با تلاش برای مدیریت نظم و ثبات در نظام بین‌الملل پیوند دارد و کارکرد اصلی آن جلوگیری از تبدیل اختلافات به جنگ است (بیلیس، ۱۳۸۳: ۷۱۵).

دیپلوماسی در واقع یکی از ابزارهای نرم در پیشبرد سیاست خارجی محسوب می‌شود. براساس دیدگاه جوزف نای، قدرت نرم «توانایی یک دولت در دستیابی به اهداف خود از طریق ایجاد جذابیت و اقناع، به جای اعمال فشار و اجبار» است. وی تأکید می‌کند که این نوع قدرت می‌تواند موجب افزایش محبوبیت دولت‌ها در افکار عمومی دیگر کشورها شده و برای آن‌ها حیثیت، اعتبار و وجهه بین‌المللی به همراه آورد (Nye, 2003: 15). از میان اشکال مختلف قدرت نرم، دیپلوماسی فرهنگی

برجسته‌ترین نمونه محسوب می‌شود؛ زیرا به دولت‌ها امکان می‌دهد از طریق انتقال فرهنگ، ارزش‌ها و ایده‌ها بر رفتار و نگرش طرف مقابل تأثیر گذاشته و او را به همکاری ترغیب کنند (رجبی و اعصاری، ۱۴۰۰: ۱۰۷).

در چارچوب دیپلوماسی فرهنگی، تلاش می‌شود تا با اتکا به عناصر فرهنگی همچون ارزش‌ها، هنر، زبان، ادبیات و الگوهای رفتاری، ذهنیت و افکار عمومی سایر کشورها تحت تأثیر قرار گیرد. فرهنگ به دلیل نقش بنیادین خود در ساخت هویت سیاسی و اجتماعی، در شکل‌دهی جهت‌گیری‌های سیاست خارجی نیز نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. موفقیت سیاست خارجی تا حد زیادی وابسته به چگونگی استفاده هوشمندانه از ظرفیت‌های فرهنگی و ابزارهای نرم در قالب دیپلوماسی فرهنگی است (قدمی و مصطفوی، ۱۳۸۸: ۷۶). به همین دلیل، دیپلوماسی فرهنگی به‌عنوان ابزاری کارآمد برای جذب، اقناع و نفوذ شناخته می‌شود (Ahmad et al., 2020: 22). ابزارهای فرهنگی در مقایسه با ابزارهای سیاسی، اقتصادی و نظامی، کم‌هزینه‌تر و در بسیاری موارد اثرگذارترند و دولت‌ها می‌توانند از طریق آن‌ها آسان‌تر به اهداف و آرمان‌های خود دست یابند (رجبی و اعصاری، ۱۴۰۰: ۱۰۷).

به‌کارگیری دیپلوماسی فرهنگی در سیاست خارجی می‌تواند زمینه‌ساز شکل‌گیری هژمونی فرهنگی نیز گردد. برخلاف برداشت ساده‌انگارانه‌ای که هژمونی را معادل سلطه اجبارآمیز می‌داند، در رویکردهای نظری معاصر، هژمونی نوعی اعمال قدرت است که با ترکیبی از رضایت، مشروعیت و رهبری فرهنگی و ایدئولوژیک همراه است. از این منظر، مقبولیت و اعتبار فرهنگی یک کشور نقشی بسیار اساسی‌تر و ماندگارتر از توان نظامی آن در ایجاد نفوذ و رهبری دارد (غیائی، ۱۴۰۱: ۵۳). براساس تعریف «انستیتوی دیپلوماسی فرهنگی»، دیپلوماسی فرهنگی با استفاده از ابزارهایی مانند فرهنگ، هنر، ورزش، ارزش‌ها و ایده‌ها، مردم را جذب می‌کند

(Heller & Persson, 2009: 228). فرانک نینکوویچ، دیپلوماسی فرهنگی را تلاش برای گسترش سطح تعاملات با هدف طراحی و ایجاد تفاهم‌نامه‌ها و توافقاتی مبتنی بر ارزش‌های مشترک می‌داند (Ninkovich, 1996: 3). از دیدگاه گیفورد مالون، دیپلوماسی فرهنگی به معنای طراحی یک «بزرگراه دوطرفه» است که کانال‌هایی را برای معرفی تصویر واقعی و ارزش‌های یک ملت فراهم می‌آورد و هم‌زمان امکان درک صحیح از تصاویر و ارزش‌های سایر ملت‌ها را ایجاد می‌کند (Malone, 1988: 12). هم‌چنین، میلتن کامینگز دیپلوماسی فرهنگی را به‌عنوان فرایند مبادله ایده‌ها، اطلاعات، هنر، سبک زندگی، نظام ارزشی، سنت‌ها و باورها تعریف می‌کند که هدف آن دستیابی به مفاهیم مشترک و تقویت تفاهم متقابل میان ملت‌ها و کشورها است (Cummings, 2003: 1).

هدف دیپلوماسی فرهنگی، ارائه تصویری روشن و موجه از ارزش‌ها و رفتارهای فرهنگی یک نظام به بازیگران مختلف عرصه بین‌الملل شامل دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی و غیردولتی، نهادهای جامعه مدنی و افکار عمومی است. برای دستیابی به این هدف، لازم است فعالیت‌ها، الگوها و روش‌های فرهنگی کشورهای مختلف به‌صورت مستمر رصد، تحلیل و ارزیابی شده و از نتایج آن بهره‌برداری شود. با توجه به تغییرات محیط بین‌المللی و حساسیت فعالیت‌های فرهنگی، استفاده از مبانی علمی، اصول مدیریت و برنامه‌ریزی استراتژیک در روابط فرهنگی بین‌المللی ضروری است (قدمی و مصطفوی، ۱۳۸۸: ۷۸).

۳-۱. تاریخچه دیپلوماسی فرهنگی

از دیدگاه بسیاری از پژوهشگران، روابط فرهنگی در میان جوامع انسانی سابقه‌ای چند هزارساله دارد. متون دینی نیز بر قدمت و اهمیت این نوع تعاملات گواهی می‌دهند. در قرآن کریم بر ضرورت دعوت به خیر، تعامل حکیمانه و گفت‌وگو بر پایه

«حکمت»، «موعظه حسنه» و «جدال احسن» تأکید می‌کند. هم‌چنین ماجرای ارسال و پذیرش فرستادگان سیاسی در داستان حضرت سلیمان (ع) و بلقیس، ملکه سبا (آیه ۳۱ سوره نمل)، نمونه‌ای از شکل‌گیری نوعی دیپلوماسی فعال در دوره‌های کهن براساس روایت قرآنی به‌شمار می‌آید.

نخستین نمودهای دیپلوماسی اسلامی نیز در قالب نمایندگی‌های موقت یا آنچه امروزه «دیپلوماسی پرنده» خوانده می‌شود، شکل گرفت. ویژگی اصلی این نوع دیپلوماسی آن بود که فرستاده تنها مأموریت رساندن پیام یا انجام وظیفه‌ای محدود را بر عهده داشت و پس از اتمام مأموریت بلافاصله به کشور خود بازمی‌گشت. نمونه بارز این امر، نامه‌های پیامبر اسلام (ص) به پادشاهان و رهبران سیاسی سرزمین‌های مختلف برای معرفی دین اسلام و دعوت آنان به پذیرش آن بود (ابوالوفا، ۱۳۹۰: ۱۶). با این حال، شکل مدون و ساختاریافته دیپلوماسی فرهنگی در معنای امروزی آن به سال ۱۹۴۹ میلادی بازمی‌گردد؛ زمانی که دولت فرانسه با اعزام ۱۴ رایزن فرهنگی به کشورهای مختلف، نخستین الگوی رسمی این نوع دیپلوماسی را پایه‌گذاری کرد. پس از آن، بسیاری از دولت‌ها به اهمیت ظرفیت‌های فرهنگی در سیاست خارجی پی بردند و تلاش نمودند دیپلوماسی فرهنگی را در راستای منافع ملی - به‌ویژه در حوزه‌های امنیت و اقتصاد - به کار گیرند. در نتیجه، دیپلوماسی فرهنگی به تدریج به یکی از ارکان سیاست خارجی و حتی مبنای اصلی آن در برخی کشورها تبدیل شد. در یک دسته‌بندی مفهومی، دیپلوماسی عمومی را می‌توان ارتباط دولت‌ها با افکار عمومی سایر کشورها دانست؛ در حالی که دیپلوماسی فرهنگی ابزاری برای برقراری ارتباط میان دولت‌ها و ملت‌ها به‌شمار آمده و روابط فرهنگی نیز به معنای تعامل مستقیم ملت‌ها با یکدیگر است. هرچند در بسیاری از کشورها دیپلوماسی فرهنگی اساساً در خدمت منافع ملی قرار می‌گیرد - مثل ایالات متحده -، اما این قاعده

همگانی نیست. برای نمونه، اتحاد جماهیر شوروی از دیپلوماسی فرهنگی نه در جهت منافع ملی متعارف، بلکه برای ترویج ایدئولوژی سوسیالیستی و کمونیستی بهره می‌گرفت (ملکی، ۱۳۹۳: ۲۹).

به‌گفته کوین مالکای، تلاش‌های ایالات‌متحده در دهه ۱۹۳۰ برای پایه‌گذاری و به‌کارگیری یک الگوی مؤثر از دیپلوماسی فرهنگی در امریکای لاتین، نقطه عطفی مهم و کم‌سابقه در تاریخ دیپلوماسی فرهنگی محسوب می‌شود. این رویکرد، که در پی ارتقای نفوذ نرم ایالات‌متحده و بهبود تصویر آن در منطقه دنبال می‌شد، بعدها به یکی از عناصر کلیدی سیاست خارجی امریکا در سایر مناطق جهان نیز تبدیل گردید. این ابتکار نخستین بار به‌صورت رسمی در سال ۱۹۳۶ و در جریان کنفرانسی که در آرژانتین برگزار شد، مطرح و سپس در قالب «کنوانسیون بوئنوس آیرس» نهادینه و تثبیت شد (Mulcahy, 1999: 11).

ایالات‌متحده طی دوران جنگ سرد، با درک اهمیت راهبردی دیپلوماسی فرهنگی، بیشترین بهره‌برداری مؤثر را از ابزارهای اطلاعاتی و فرهنگی برای تضعیف رقیب ایدئولوژیک خود، یعنی اتحاد جماهیر شوروی، انجام داد. در این راستا، «آژانس اطلاعات ایالات‌متحده (USIA)» به‌عنوان بزرگ‌ترین نهاد رسمی و مستقل متولی فعالیت‌های فرهنگی و اطلاع‌رسانی در چارچوب سیاست خارجی امریکا ایفای نقش می‌کرد. باوجود جایگاه گسترده این آژانس، دولت امریکا در سال ۱۹۹۹ میلادی تصمیم به انحلال آن گرفت و وظایف‌اش را در ساختارهای مختلف وزارت خارجه ادغام نمود. مهم‌ترین توجیه این اقدام، پایان جنگ سرد و تغییر محیط رقابت ایدئولوژیک عنوان شد؛ به‌عبارتی، کارکردهای پیشین این آژانس در شرایط جدید بین‌المللی دیگر ضروری تلقی نمی‌گردید. در پایان دهه ۱۹۹۰، USIA تقریباً ۱۹۰ دفتر و نمایندگی در ۱۴۰ کشور جهان داشت و بودجه‌ای حدود ۱,۲ میلیارد دلار را به

خود اختصاص داده بود. افزون بر این، بخش مهمی از سیاست‌های کلان ایالات متحده - چه در عرصه داخلی و چه در حوزه روابط بین‌الملل - در صنعت سینما و تولیدات فرهنگی این کشور انعکاس می‌یافت؛ صناعی که در عمل، نقش چشمگیری در شکل‌دهی نگرش و تأثیرگذاری بر افکار عمومی جهانی ایفا می‌کردند (رستگاری، ۱۳۹۵: ۳۹).

۲. یافته‌های تحقیق

۲-۱. ایجاد تصویر مثبت

یکی از اهداف که دولت‌ها در نظام بین‌الملل آن را دنبال می‌نماید، کسب پرستیژ یا ایجاد تصویر مثبت در ذهن مخاطبان است. برای رسیدن به این مقصد از ابزارهای مختلف چون دیپلوماسی، نمایش نیروی نظامی و تبلیغات و شهرت استفاده می‌نماید. دیپلوماسی اولین ابزار برای نشان دادن قدرت و تصویر برتر یک کشور از طریق مراسم دیپلماتیک محسوب می‌شود (ابراهیمی فر، ۱۳۸۸: ۲۰۹). در همین راستا، دولت‌ها تلاش می‌کنند با بهره‌گیری از دیپلوماسی فرهنگی و ظرفیت‌های رسانه‌ای، ارزش‌ها، هنجارها و ویژگی‌های فرهنگی جامعه خویش را به دیگر ملت‌ها معرفی کنند. مبادلات فرهنگی، ارائه میراث تمدنی و نمایش دستاوردهای تاریخی و فرهنگی، از جمله ابزارهایی هستند که دولت‌ها برای نشان دادن غنا و اعتبار تمدنی خود مورد استفاده قرار می‌دهند (Abubakar&Garba,2025: 4).

امروزه کشورها برای افزایش تعامل فرهنگی، سفارتخانه‌ها، بخش‌های وابسته فرهنگی ایجاد کرده‌اند و از آن برای انجام سخنرانی‌ها، نشان دادن فیلم‌ها، تصویرها و پوسترها و غیره به منظور شکوفا نشان دادن کشور متبوع خود استفاده می‌کنند (ابراهیمی فر، ۱۳۸۸: ۲۱۷). ابزار دیگری که دولت‌ها در خدمت می‌گیرد عنصر تبلیغات است. آن‌ها سعی کردند با توانایی‌های خویش، سایر کشورها و جوامع را

تحت تأثیر قرار قرار دهند. مع الوصف تنها از قرن بیستم بود که دولت‌ها، مؤسسات دایمی را برای بهره‌برداری از امکانات تبلیغات در راستای هدف‌های خود تأسیس کردند. با گسترش وسایل آموزشی و توسعه بخش علمی، تبلیغات بیشتر جنبه پرستیژ یافته است (همان، ۱۳۸۸: ۲۱۸).

علاوه بر این، دولت‌ها در عرصه سیاست خارجی می‌کوشند خود را حامی حقوق بشر، مدافع ارزش‌های انسانی و پشتیبان گروه‌های محروم معرفی کرده و از طریق رعایت قواعد بین‌المللی و نقش‌آفرینی در کمک‌های بشردوستانه، تصویری صلح‌طلب، اخلاق‌محور و خیرخواه از خود ایجاد کنند. با این حال، ساخت تصویر مثبت در سطح بین‌المللی صرفاً به ابزارهای خارجی و فعالیت‌های فرهنگی محدود نمی‌شود؛ بلکه به‌طور بنیادین وابسته به وضعیت داخلی کشور است. دولتی قادر به تصویرسازی مثبت خواهد بود که در داخل از ثبات سیاسی، کارآمدی اقتصادی، رعایت حقوق شهروندی، حاکمیت قانون و مبارزه جدی با فساد برخوردار باشد. بهبود کیفیت زندگی شهروندان و ارتقای رفاه اجتماعی نیز از مؤلفه‌های کلیدی و معتبر در بیرون از مرزها به‌شمار می‌رود (khosrowjerdi, n.d:4).

بنابراین، تنها دولتهایی که میان ثبات داخلی و رفتار مسئولانه خارجی پیوند برقرار کرده و در هر دو عرصه عملکرد قابل‌قبول داشته باشند، می‌توانند در نظام بین‌الملل تصویری مثبت، پایدار و اثرگذار خلق کنند. در مقابل، دولت‌هایی که در مدیریت داخلی دچار ضعف بوده و در تأمین حقوق شهروندان ناکام بمانند، حتی با بهره‌گیری گسترده از ابزارهای فرهنگی و رسانه‌ای نیز قادر به ایجاد تصویری مطلوب در سطح جهانی نخواهند بود (Fernandez, 2020: 6-10).

۲-۲. کاهش سوءتفاهم‌ها و اصلاح برداشت‌ها

یکی از تأثیرات مثبت دیپلوماسی فرهنگی در بهبود تصویرسازی دولت‌ها در نظام

بین‌الملل کاهش سوء تفاهم و اصلاح برداشت‌های تاریخ است. دیپلوماسی فرهنگی با معرفی هنجارها و ارزش‌های فرهنگی و برقراری ارتباط چندلایه، می‌تواند ذهن رهبران سیاسی و ملت یک اجتماعی سیاسی جذب خویش گرداند. خلق چنین جذابیتی می‌تواند خاطرات بد گذشته میان ملت‌ها و دولت‌ها را از یاد برد یا و یا شدت آن را کاهش دهد. از دولت‌های اتحادیه اروپا می‌توان به‌عنوان مثال یاد کرد. دولت‌های اروپا امروز توانسته به یک همگرایی دست یابد؛ این همگرایی در اتحادیه اروپا از همکاری و همگرایی در بخش ذغال و فولاد ۱۹۵۱ شروع شد. موفقیت در همکاری‌ها در بخش مذکور، منجر به تسری همکاری به سایر بخش‌ها شد و باعث گردید که کشورهای عضو اتحادیه ذغال و فولاد، جامعه اقتصادی اروپا را در سال ۱۹۵۷ و در نهایت اتحادیه اروپا را در سال ۱۹۹۲ میلادی طبق معاهده ماستریخت به‌وجود آوردند (بدرمنیر، ۲۰۲۵: [link](#)).

از نظر اقتصادی اتحادیه اروپا توانسته به ایجاد پول واحد و بازار آزاد پویا دست یابد که در آن به راحتی سرمایه، کالا و نیروی انسانی می‌تواند مبادله گردد. معاهده شنگن، زمینه حذف مرزهای داخلی و نظارت هماهنگ مرزهای خارجی را میان دولت‌ها اتحادیه فراهم آورد. معاهده شنگین این فرصت را فراهم آورد تا یک فرد همراه با اعضای فامیل خود به راحتی بتواند بدون هیچ مشکلی به کشورهای دیگر سفر کند، کار نماید و هر موقع که خواست به کشور خودش برگردد. به‌علاوه، نوع هماهنگی در قواعد، پرداخت مالیات، سیاست‌های مشترک کشاورزی را می‌توان شاهد بود. وحدت پولی اروپا با واحد یورو، نقطه عطف و بزرگ‌ترین نماد در روند اتحاد و یکپارچگی اروپا است. نیل به پول واحد، نماد هویت مشترک اروپا و سبب وحدت آن است (امیدی و اصلانی اسلمرز، بی تا: ۱۸). امروزه سطح همکاری و همگرایی میان دولت‌های اروپایی به مرحله‌ای رسیده است که بسیاری از تنش‌ها و

منازعاتی که در نیمه نخست قرن بیستم میان آن‌ها رخ داده بود، تا حد زیادی از حافظهٔ جمعی مردم و رهبران سیاسی زدوده شده و اروپا به مثابه یک واحد تقریباً یکپارچه در عرصه بین‌الملل ظاهر شده است. جنگ جهانی اول با دگرگون‌ساختن بنیادهای زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی اروپا و برجای گذاشتن میلیون‌ها کشته و زخمی، آثار عمیقی بر روان جمعی اروپاییان گذاشت و نگاه آنان را نسبت به جنگ و ارزش‌های اخلاقی تغییر داد (نقیب‌زاده، ۱۳۸۵: ۱۳۳). جنگ جهانی دوم نیز با حدود ۵۰ میلیون کشته و میلیون‌ها آواره و معلول، ویرانگرترین جنگ تاریخ بشر بود و بیش از ۳۰ میلیون نفر را ناگزیر به ترک سرزمین خود ساخت (همان، ۱۳۸۵: ۲۴۶). این دو جنگ اروپا را از مرکزیت سیاسی پیشین خود خارج کرد و این پرسش را مطرح ساخت که دولت‌های اروپایی چگونه توانستند با وجود چنین گذشته خونین و چالش‌های ساختاری، به سطحی بی‌سابقه از همکاری و همگرایی در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دست یابند؟

ارنست هاس، از نظریه‌پردازان برجسته کارکردگرایی جدید، روند همگرایی در اروپا به‌ویژه پس از دهه ۱۹۵۰ را مورد بررسی قرار داده و بر این باور است که همگرایی زمانی آغاز می‌شود که رهبران سیاسی نسبت به گسترش همکاری میان دولت‌ها تمایل نشان دهند (جکسون، ترجمه ذاکریان، ۱۳۹۴: ۱۷۹). شکل‌گیری چنین تمایلی نیز مستلزم ایجاد اعتماد متقابل میان رهبران و درک منافع توسعه‌ای در همکاری‌های فراملی است. این امر زمانی امکان‌پذیر می‌شود که دولت‌ها با بهره‌گیری از دیپلماسی فرهنگی، خود را به‌عنوان بازیگران صلح‌طلب، قابل اعتماد و احترام‌گذار به ارزش‌های دیگر ملت‌ها معرفی کنند.

اتحادیه اروپا از نظر قومی و مذهبی دارای ساختاری به‌غایت متنوع است. این تنوع از یک سو ریشه در زمینه تاریخی دولت‌های اروپایی—که از گذشته دارای

اقوام، فرهنگ‌ها و باورهای دینی گوناگون بوده‌اند—دارد و از سوی دیگر، نتیجه مهاجرت گسترده گروه‌های آسیایی و آفریقایی در دهه‌های اخیر است. اتحادیه اروپا برای مدیریت این تنوع، تلاش کرده است مفهوم «ملت مبتنی بر جامعه مدنی» را جایگزین «ملت مبتنی بر جامعه قومی» سازد؛ هدفی که در پرتو دیپلوماسی فرهنگی و برنامه‌های مشترک فرهنگی دنبال شده است. در همین راستا، ماده ۳ معاهده ماستریخت، بر ساماندهی همکاری‌های فرهنگی و تقویت شکوفایی فرهنگی میان دولت‌های عضو تأکید می‌کند. براساس این چشم‌انداز، اتحادیه اروپا برنامه‌های متعددی را تصویب و اجرا نموده است؛ از جمله برنامه «کالیدوسکوپ» (۱۹۹۶) با بودجه ۲۶,۵ میلیون یورو برای تقویت تعاملات فرهنگی و دسترسی ملت‌ها به میراث مشترک اروپایی. علاوه بر آن، برنامه‌هایی چون «آریان» (۱۹۹۹) با ۴,۱ میلیون یورو، «رافائل» با ۳۰ میلیون یورو، «فرهنگ ۲۰۰۰» با بودجه ۲۳۶ میلیون یورو، «فرهنگ ۲۰۰۷»، طرح «پایتخت فرهنگی اروپا»، و نام‌گذاری سال ۲۰۰۸ به‌عنوان «سال گفت‌وگوی میان‌فرهنگی» از جمله ابتکارات فرهنگی مهم این اتحادیه‌اند.

به‌طور کلی، سیاست فرهنگی اتحادیه اروپا دو هدف اساسی را دنبال می‌کند: نخست، جلوگیری از منازعات داخلی از طریق تقویت همزیستی فرهنگی و دوم، ایجاد نوعی هویت فراملی مشترک اروپایی. سطح بالای همگرایی و همکاری در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در اتحادیه اروپا به‌روشنی نشان می‌دهد که دیپلوماسی فرهنگی چگونه قادر است سوءتفاهم‌ها را کاهش دهد و نگرش دولت‌ها و ملت‌ها را نسبت به یکدیگر بهبود بخشد (امیدی و اصلانی اسلمرز، بی‌تا: ۱۷-۲۲).

۲-۳. افزایش مشروعیت سیاست خارجی

مشروعیت به وضعیتی اطلاق می‌گردد که در آن مخاطبان احساس می‌نمایند فرامین و اعمال که از سوی یک جانب انجام می‌گیرد حق است و باید از آن اطاعت صورت

گیرد. از آن جا که در نظام بین الملل قدرت آمره وجود ندارد، مفهوم مشروعیت در نظام بین الملل تا میزانی از تعریف آن در نظام داخلی متفاوت می باشد. یک دولت در نظام بین الملل زمانی از سیاست مشروع برخوردار است که مطابق به نرم های بین المللی صورت گیرد و از سوی دیگر بازیگران بین الملل مورد پسند قرار گیرد. از آن جا که فرهنگ و ابزارهای فرهنگی در بسیاری از موارد ضمیر ناخود آگاه مخاطبان خود را هدف قرار می دهد و با لطافت و ظرافت غیرمشهودی بر لایه های عمیق اذهان شان تأثیر می گذارد. لذا در مقایسه با سایر ابزارهای شایع در دیپلوماسی، دیپلوماسی فرهنگی با سهولت بیشتر و بدون مقاومت، در لایه های زیرین جامعه و با عمق بیشتری رسوخ می کند و برجای می ماند (رستگاری، ۱۳۹۵: ۲۸).

دیپلوماسی فرهنگی می تواند عرصه ظهور همه ظرفیت های بالقوه و قابلیت های تاریخی، علمی و هنری یک کشور در حوزه هایی از قبیل ادبیات، شعر، سینما، موسیقی و سایر زیرشاخه های فرهنگ و هنر شود. با توجه به این ویژگی است که ملاحظه می کنیم زمانی که گونترگراس شعری را علیه جنایات اسرائیل در سرزمین های اشغالی منتشر کرد و موجی از واکنش رسانه ها و شبکه های اجتماعی را در سراسر جهان برانگیخت و حتی کار به موضع گیری مسئولان برخی از کشورها از جمله مسئولان رژیم اسرائیل نیز کشید (رستگاری، ۱۳۹۵: ۲۹). با استفاده از هنر، آموزش و رسانه، دولت ها قادرند هویتی ملی جذاب و قابل اعتماد ارائه دهند که اعتماد و همکاری بین المللی را تقویت می کند. کشورهایی مانند کره جنوبی، از طریق موج کره ای (هالیو / K-Wave) و فرانسه، از طریق نهادهایی مانند «اتحاد فرانسوی»، به شکل مؤثری از دیپلوماسی فرهنگی برای افزایش نفوذ بین المللی خود بهره می گیرند. براساس دیدگاه جوزف نای، زمانی که دیپلوماسی فرهنگی به عنوان یک فعالیت اصیل و نه صرفاً تبلیغاتی تلقی شود، قدرت نرم یک کشور افزایش یافته و ارزش ها و

هنجارهای آن در سطح جهانی جذاب‌تر می‌گردد. قدرت نرم با شکل‌دهی به برداشت‌های بین‌المللی و ایجاد محیط دیپلماتیک مطلوب، بر سیاست خارجی تأثیر قابل توجهی دارد. برای نمونه، مؤسسات کنفوسیوس چین زبان و فرهنگ چینی را ترویج می‌کنند و به‌طور غیرمستقیم استراتژی‌های جیوپولیتیکی چین، به‌ویژه در چارچوب طرح «کمر بند و جاده»، تقویت می‌شود. به‌طور مشابه، سرمایه‌گذاری ایالات متحده در برنامه‌های دیپلوماسی عمومی مانند بورسیه فولبرایت، به توسعه روابط دیپلماتیک بلندمدت و تبادلات فرهنگی کمک می‌کند (Abubakar&Garba,2025: 3).

۲-۴. گسترش فرصت‌های علمی و آموزشی

یکی از محورهای اساسی دیپلوماسی فرهنگی، توجه به توسعه علمی، نوآوری و فناوری است. در این چارچوب، ارتقای ظرفیت‌های تخصصی دیپلمات‌ها و کنشگران جامعه علمی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این امر از طریق برگزاری دوره‌های آموزشی اختصاصی، کارگاه‌های تخصصی و کنفرانس‌های مرتبط با دیپلوماسی علمی محقق می‌شود (یوسفی و موحدی، ۱۴۰۰: ۱۰). در همین راستا، انجمن پیشرفت علمی امریکا^۱ و آکادمی علوم جهان^۲ برنامه‌هایی را طراحی و اجرا می‌کنند که شامل برگزاری سخنرانی‌ها، کارگاه‌ها، دوره‌های آموزشی و اعطای جوایز علمی است. هدف اصلی این برنامه‌ها ایجاد پیوندی مؤثر میان عرصه علم و دیپلوماسی و فراهم‌سازی بستری برای گفت‌وگوی سازنده میان دانشمندان و سیاست‌گذاران است (یوسفی و موحدی، ۱۴۰۰: ۱۰). توسعه همکاری‌های علمی راهبردی میان کشورها - حتی میان بلوک‌های رقیب - می‌تواند به کاهش شکست‌های

^۱. AAAS

^۲. TWAS

دیپلوماتیک کمک کند و احتمال بروز تنش و درگیری در سطح جهانی را کاهش دهد (همان، ۱۴۰۰: ۳).

در اسناد سیاست خارجی ایالات متحده نیز بر نقش تبادل هیأت‌های فرهنگی متشکل از دانشجویان، پژوهشگران، هنرمندان، استادان دانشگاه و نمایندگان مؤسسات غیردولتی با سایر کشورها تأکید ویژه‌ای صورت گرفته است. این تجربه که در دوران جنگ جهانی دوم آغاز شد، در دوره پس از جنگ جهانی دوم نیز در اروپا و سایر مناطق جهان تداوم یافت. با ابتکار سناتور «ویلیام فولبرایت»، این نوع دیپلوماسی در قالب یک لایحه رسمی وارد ساختار سیاست خارجی امریکا شد. «برنامه فولبرایت» در پنجاه سال نخست فعالیت خود، تا سال ۱۹۹۶، زمینه تبادل فرهنگی حدود ۲۵۰ هزار نفر میان امریکا و دیگر کشورها را فراهم ساخت و به یکی از مؤثرترین برنامه‌های فرهنگی بین‌المللی تبدیل شد (رستگاری، ۱۳۹۵: ۲۶).

نمایش فیلم، برگزاری رویدادهای فرهنگی و هنری، انتشار کتاب و ارائه سخنرانی‌ها از جمله ابزارهای مهم دیپلوماسی فرهنگی به شمار می‌روند. این ابزارها امکان معرفی سیاست‌های فرهنگی کشور، تقویت تعاملات بلندمدت، ترویج ایده‌ها و ارزش‌ها، ایجاد بستر گفت‌وگو و همچنین جذب گردشگران را فراهم می‌سازند (Topic and Sciortino, 2012: 34).

۵-۲. تسهیل پیش برد اهداف سیاسی و مذاکرات

یکی از کارکردهای اساسی دیپلوماسی فرهنگی، تسهیل فرایند مذاکرات در حوزه‌های مختلف سیاسی و اقتصادی است. تأمین منافع ملی هنگامی اثربخش خواهد بود که در چارچوب ارزش‌ها و منافع مشترک میان کشورها دنبال شود؛ از این رو، دیپلوماسی فرهنگی به‌عنوان ابزاری برای افزایش فهم و مفاهمه متقابل به کار گرفته می‌شود و در بلندمدت می‌تواند به ایجاد و تقویت روابط عمیق و پایدار فرهنگی میان دولت‌ها

منجر گردد. این نوع روابط، با گذشت زمان، قابلیت سرریز به عرصه‌های سیاسی، امنیتی و حتی اقتصادی را نیز داراست (رستگاری، ۱۳۹۵: ۲۹).

در دیپلوماسی فرهنگی، استفاده از ابزارهای قدرت نرم در مقایسه با ابزارهای سخت و قهرآمیز از اولویت بیشتری برخوردار است؛ زیرا چنین ابزارهایی برای دولت‌ها و ملت‌ها پذیرفتنی‌تر و اثربخش‌تر هستند. به‌کارگیری لحن آمرانه یا ابزارهای فشار در تعامل با سایر کشورها—چه در سطح نخبگان سیاسی و چه در میان ملت‌ها—معمولاً با مقاومت همراه می‌شود و نتیجه آن افزایش هزینه‌ها و کاهش مشروعیت و کارآمدی سیاست خارجی خواهد بود (همان، ۱۳۹۵: ۲۸).

دیپلوماسی فرهنگی، به‌عنوان یکی از الگوهای مؤثر در ایجاد فهم مشترک میان دولت‌ها و ملت‌ها، از ظرفیت‌های چشمگیری برای تقویت صلح‌گرایی، نزدیکی میان ملت‌ها و حداکثرسازی منافع ملی برخوردار است. این جایگاه به‌ویژه پس از تغییر پارادایم سیاست خارجی و تحول دیپلوماسی در دهه ۱۹۹۰، که با حرکت روابط بین‌الملل به سوی فرهنگ‌محوری، طرح نظریه‌هایی چون قدرت نرم، دیپلوماسی عمومی و تمرکز بر ملت‌ها همراه شد، اهمیت بیشتری یافته است (طالعی و همکاران، ۱۴۰۱؛ به نقل از بالادهی و میرزاگل‌تبار روشن، ۱۴۰۳: ۵۸).

دیپلوماسی فرهنگی را می‌توان فرایند تبادل ایده‌ها، دانش، آثار هنری، شیوه‌های زندگی، نظام‌های ارزشی، سنت‌ها و باورهای فرهنگی میان ملت‌ها و دولت‌ها دانست؛ فرایندی که هدف اصلی آن ایجاد مفاهیم مشترک، ارتقای درک متقابل و تقویت زمینه‌های تفاهم و همگرایی میان بازیگران بین‌المللی است (cummings, 2003: 31). در دوران جنگ سرد، مقامات امریکایی بر این باور بودند که برای حفظ امنیت اروپا و جلوگیری از نفوذ اتحاد جماهیر شوروی، لازم است نظام‌های دموکراتیک در اروپا تقویت شده و ارزش‌های بازار آزاد ترویج یابد. از دید آن‌ها، شکل‌گیری دولت‌های

دموکراتیک، با توجه به اشتراک ارزش‌ها و اصول سیاسی، زمینه تفاهم و توافق را میان کشورها افزایش می‌دهد و احتمال بروز جنگ میان دولت‌های دموکراتیک را به حداقل می‌رساند. بررسی مبادلات فرهنگی و ارزشی میان ایالات متحده و کشورهای اروپایی در این دوره نشان می‌دهد که این تعاملات فرهنگی و تبادل ارزش‌ها، بستری مؤثر برای ایجاد مفاهمه و مذاکرات آرام و مورد پذیرش دو طرف فراهم کرده و نقش مهمی در تثبیت روابط صلح‌آمیز میان طرفین ایفا نموده است (ابراهیمی فر، ۱۳۸۸: ۱۲۲).

۶-۲. تحکیم رابطه چندجانبه و منطقه‌ای

با تحولات گسترده در عرصه روابط بین‌الملل، تعاملات و ارتباطات فراتر از سطح دولت‌های ملی گسترش یافته و شامل ملت‌ها و گروه‌های غیر دولتی نیز شده است. این تغییرات عمدتاً ناشی از افزایش سطح تعاملات، توسعه ابزارهای ارتباطی سریع، نیازهای فزاینده انسانی و پیشرفت‌های تکنولوژیک بوده است. در این عصر، ابزارهای سخت‌افزاری سیاست خارجی، جای خود را به ابزارهای نرم‌افزاری همچون همکاری‌های اقتصادی و دیپلوماسی داده‌اند. از جمله مهم‌ترین نمونه‌های این تغییر، دیپلوماسی فرهنگی است که توانسته شکل جدیدی از وابستگی چندجانبه میان دولت‌ها و ملت‌ها ایجاد کند.

دیپلوماسی فرهنگی موجب شده است که مردم و دولت‌ها تحت تأثیر سیاست‌های فرهنگی دیگر کشورها قرار گیرند و سطح بالایی از روابط فراملی شکل گیرد. این روابط زمینه مبادلات فرهنگی، اقتصادی و رشد صنعتی میان کشورها را فراهم می‌آورد. پس از سال ۱۹۵۰، بسیاری از کشورها توانستند با بهره‌گیری از سیاست‌های نرم و فرهنگی، به توسعه صنعتی دست یابند. به باور ریچارد روزکرانس، دلیل این رشد، جایگزینی استراتژی‌های نرم به جای استراتژی‌های سخت‌افزاری، از جمله ابزارهای

نظامی، بوده است. استفاده از نیروی نظامی برای تحقق اهداف توسعه‌ای، هم هزینه‌بر بوده و هم نسبت به سیاست‌های فرهنگی و نرم‌کارایی کمتری دارد (جکسون با ترجمه ذاکریان، ۱۳۹۴: ۱۷۷).

در اواخر دهه ۱۹۷۰، رابرت کوهن و جوزف نای در کتاب «قدرت و وابستگی متقابل» (۱۹۷۷) نظریه‌ای «وابستگی پیچیده» ارائه کردند. براساس این نظریه، وابستگی‌های معاصر میان کشورها با وابستگی‌های گذشته که از نوع ساده بودند تفاوت بنیادین دارد. پیش‌تر، روابط میان دولت‌ها عمدتاً در سطح رسمی و میان رهبران سیاسی تعریف می‌شد و امکان قطع یا تغییر آن به‌سادگی وجود داشت و استفاده از ابزار نظامی نیز کارایی داشت. اما در شرایط کنونی، روابط میان دولت‌ها تنها به سطح رسمی محدود نمی‌شود و شبکه گسترده‌ای از تعاملات میان افراد، گروه‌ها و نهادهای غیردولتی نیز شکل گرفته است (جکسون با ترجمه ذاکریان، ۱۳۹۴: ۱۸۰). این نوع روابط چندجانبه، امکان استمرار تعاملات حتی پس از تغییر حکومت‌ها یا نظام‌های سیاسی را فراهم می‌سازد. علاوه بر این، بازیگران نظام بین‌الملل تنها محدود به دولت‌ها نیستند؛ نهادهای مدنی و اشخاص حقیقی و حقوقی نیز نقش فعال و مؤثری ایفا می‌کنند. به‌این ترتیب، گستره مانور و دامنه اثرگذاری دیپلماسی فرهنگی در مقایسه با دیپلماسی سنتی و کلاسیک به‌طور قابل توجهی افزایش یافته است (رستگاری، ۱۳۹۵: ۲۹).

ابزارهای سیاست خارجی در قرون گذشته عمدتاً مبتنی بر اجبار و فشار بوده‌اند؛ درحالی‌که نظام‌های ارتباطی معاصر مبتنی بر اختیار و تعامل داوطلبانه شکل گرفته‌اند. علاوه بر این، نظام‌های ارتباطی گذشته بیشتر حول محور مبادله کالا و منابع مادی فعالیت می‌کردند، حال آن‌که در عصر حاضر، مبادله پیام و اطلاعات بر روابط جهانی غالب است. این تحول با شکل‌گیری مفهوم «دهکده جهانی» تکمیل شده است؛ زیرا

به اعتقاد مارشال مک لوهان، جهان در عصر الکترونیک به یک سیستم عصبی فراگیر تبدیل شده و تمامی ساکنان کره زمین را در بر گرفته است. انتقال آنی و مداوم اطلاعات در سطح جهانی موجب پدیده‌ای تحت عنوان جهش اطلاعات می‌شود، که به نوبه خود موجب کاهش فاصله‌ها و افزایش چشمگیر ارتباطات جهانی، به ویژه در حوزه فرهنگی، گردیده است (مک لوهان، ۱۳۷۷: ۱۶۹-۱۷۵).

نظام جهانی ارتباطات فرهنگی طی قرون گذشته چندین بار دستخوش تغییر و تحول شده است. هارمیت ساونی، محقق دانشگاه ایندیانا، می‌نویسد: «تا قرن سیزدهم میلادی، جهان در وضعیت چندقطبی قرار داشت و مراکز فرهنگی و اقتصادی اصلی شامل چین، هند، عراق، ایران، مصر و ایتالیا بودند. هر یک از فرهنگ‌های وابسته به این سرزمین‌ها، در مرکز یکی از هشت بیضی متداخل بر روی کره زمین، مبادلات جهانی را مدیریت می‌کردند.» به عبارت دیگر، نظام ارتباطات جهانی در آن دوره غیرمتمرکز بوده است؛ اما به تدریج، این نظام چندقطبی به یک نظام تک‌قطبی تبدیل شد و تمرکز قدرت و نفوذ فرهنگی به سمت یک مرکز جهانی سوق یافت (Sawheny, 2002: 35).

در ادبیات روابط بین‌الملل، تحلیلگران نظام جهانی فعلی را به دو صورت تبیین کرده‌اند: برخی آن را نظام تک‌قطبی تحت رهبری ایالات متحده می‌دانند و برخی دیگر، از جمله جان میرشایمر نظریه‌پرداز مکتب واقع‌گرایی، بر این باورند که نظام بین‌الملل معاصر باید به صورت منطقه‌ای ارزیابی شود و تحلیل‌ها باید بر قدرت‌های منطقه‌ای تمرکز داشته باشند، نه صرفاً قدرت‌های جهانی. در چنین چارچوبی، تعاملات فرهنگی در حوزه‌های جغرافیایی مشخص، نقش فزاینده‌ای یافته‌اند. این تعاملات فراتر از مرزهای ملی عمل کرده و سطوح منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را نیز دربر می‌گیرند. مبادلات میان مناطق امروزه تنها محدود به امور اقتصادی و تجاری نیست،

بلکه شامل تبادلات فرهنگی، ارزش‌ها و حتی ساختارهای اجتماعی و نهادی نیز می‌شود. این گستره تعاملات فرهنگی به دلیل بهره‌گیری دولت‌ها از دیپلوماسی فرهنگی برای پیشبرد اهداف فراملی خود ممکن شده است. به بیان دیگر، توسعه ارتباطات چندجانبه، منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، تا حد زیادی مرهون به‌کارگیری مؤثر دیپلوماسی فرهنگی توسط دولت‌هاست و نشان‌دهنده نقش محوری این دیپلوماسی در تنظیم روابط و تقویت تفاهم میان کشورها و ملت‌هاست (فاضلی، ۱۳۹۵: ۴۰۷۸).

نتیجه‌گیری

نتایج حاصل از تحقیق نشان می‌دهد که دیپلوماسی فرهنگی در سیاست خارجی، باتوجه به تحولات ناشی از جهانی‌شدن، گسترش ارتباطات و رشد ابزارهای تکنولوژیک که این ارتباطات را تسریع کرده‌اند، نقشی تعیین‌کننده و فزاینده دارد. دولت‌ها از طریق دیپلوماسی فرهنگی می‌توانند ارزش‌های تاریخی، تمدنی و اجتماعی خویش را با بهره‌گیری از ابزارهایی چون رسانه‌ها، کنفرانس‌های بین‌المللی، برنامه‌های فرهنگی و نمایشگاه‌ها به مخاطبان خارجی معرفی کرده و زمینه پذیرش این ارزش‌ها را در جوامع دیگر فراهم سازند.

دیپلوماسی فرهنگی به دلیل ماهیت غیرآمرانه، رویکرد نرم، تأکید بر ارزش‌های مشترک و تلاش برای ایجاد درک متقابل، معمولاً با پذیرش بیشتری از سوی مخاطبان مواجه می‌شود. برخلاف سیاست‌های مبتنی بر قدرت سخت، این نوع دیپلوماسی به ایجاد ارتباطات چندلایه کمک کرده و از سطح تعامل رسمی میان دولت‌ها فراتر می‌رود و جامعه، نخبگان و گروه‌های مدنی را نیز دربر می‌گیرد. همین ویژگی موجب می‌شود روابط شکل‌گرفته در چارچوب دیپلوماسی فرهنگی پایدارتر باشند و حتی در صورت تغییر حکومت‌ها نیز تداوم یابند.

دولت‌هایی که از دیپلوماسی فرهنگی بهره می‌گیرند، به دلیل اتکا بر سیاست‌های نرم، پرهیز از لحن تهدیدآمیز، احترام به هنجارهای بین‌المللی، ترویج صلح‌جویی و دعوت به همکاری‌های مسالمت‌آمیز، قادر می‌شوند یک تصویر مثبت از خود در نظام بین‌الملل ایجاد کنند. این تصویر مثبت، به تقویت مشروعیت سیاست خارجی آن‌ها کمک می‌کند و موجب افزایش اعتماد سایر دولت‌ها نسبت به اهداف و رفتارهایشان می‌شود.

علاوه بر این، دیپلوماسی فرهنگی با کاهش سوءتفاهم‌های تاریخی، اصلاح برداشت‌های منفی، تسهیل مذاکرات، فراهم‌سازی زمینه گفت‌وگو، گسترش همکاری‌های علمی و آموزشی و ایجاد شبکه‌های ارتباطی چندجانبه، نقش مؤثری در بهبود تصویر بین‌المللی کشورها ایفا می‌کند و به توسعه و تحکیم روابط خارجی آن‌ها یاری می‌رساند.

در بخش پایانی، مطالعه پیشنهاد می‌کند که دولت‌ها به جای تمرکز بیش از حد بر ابزارهای سخت، سرمایه‌گذاری بیشتری بر تقویت ارزش‌ها، هنجارها و میراث تمدنی خود انجام دهند؛ زیرا فعالیت در این حوزه نه تنها رفاه و مشروعیت داخلی را تقویت می‌کند، بلکه به خلق تصویری مثبت در سطح بین‌المللی انجامیده و زمینه گسترش روابط پایدار با سایر کشورها را فراهم می‌آورد. چنین تصویری، ظرفیت جذب همکاران و شرکای قابل اعتماد را افزایش داده و مسیر دستیابی به اهداف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی را هموار می‌سازد.

بر این اساس، پیشنهاد می‌شود دولت‌ها:

- ساختارهای کارآمد و مشارکت‌محور سیاسی ایجاد کنند که بازتاب‌دهنده اراده و رضایت مردم باشد.
- زیرساخت‌های گردشگری و جذب گردشگران خارجی را توسعه دهند.

- زمینه تبادلات علمی و مراکز علمی را از طریق اعزام محصلین و پذیرش محصلین بین‌المللی فراهم سازند.
- رسانه‌ها را تقویت کرده و از آن‌ها به‌عنوان ابزار معرفی میراث تاریخی، تمدنی و ارزش‌های اجتماعی بهره بگیرند.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. آشوری، د. (۱۳۸۰)، **تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ**، تهران، نشر آگه
۳. ابراهیمی فر، ط. (۱۳۸۸)، **سیاست بین‌الملل**، تهران، سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی
۴. ابوالوفا، ا. (۱۳۹۰)، **حقوق دیپلوماتیک (رهیافت اسلامی)**، ترجمه سید مصطفی میرمحمدی، تهران، سمت
۵. اژدری، ل و دیگران، (۱۳۹۶)، **مدل دیپلوماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران**، مطالعات فرهنگ و ارتباطات
۶. امیدی، ع و اصلاتی اسلمرز، ع. (بی‌تا)، **درس‌های همگرایی اتحادیه اروپا برای اکو**، دو فصلنامه برنامه و بودجه، (۱۰)
۷. بالادهی، ع. ص.، **میرزاگل تبار روشن**، م. (۱۴۰۳)، **نقش دیپلوماسی فرهنگی بر توسعه گردشگری در ایران**، نشریه علمی تخصصی شابک، (۱۰)۱۱
۸. بلیس، ج و اسمیت، ا. (۱۳۸۳)، **جهانی‌شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین**، ترجمه ابولقاسم راه‌چمنی و همکاران، تهران، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر
۹. جکسون، ر. ا. چ و دیگران، (۱۳۹۴)، **درآمدی بر روابط بین‌الملل (نظریه و رویافت‌ها)**، ترجمه مهدی ذاکریان و دیگران، تهران، نشر میزان
۱۰. خانی، م. ح. (۱۳۸۴)، **دیپلوماسی فرهنگی و جایگاه آن در سیاست خارجی کشورها**، مجله دانش سیاسی، (۲)۱
۱۱. رجبی، م و عصار، ا. (۱۴۰۰)، **منابع، اهداف و ابزارهای دیپلوماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران**، فصلنامه علمی مطالعات قدرت نرم، (۲)۱۱
۱۲. رستگاری، م. ح. (۱۳۹۵)، **دیپلوماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران؛ چالش‌ها و چینش‌ها**، تهران، مؤسسه فرهنگی هنری پویه مهر اشراق
۱۳. شیرازی، ح. ا. (۱۳۹۶)، **دیپلوماسی فرهنگی و نقش انجمن‌های دوستی در روابط بین‌الملل**، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، (۳۸)۱۰

۱۴. عطایی، ف. و واسعی زاده، ن. س.، (۱۳۹۲)، از روابط فرهنگی تا نظریه فرهنگی روابط بین-الملل: مروری بر نقش فرهنگ در روابط بین‌الملل، فصلنامه تحقیقات سیاسی بین-المللی، دانشگاه آزاد اسلامی

۱۵. غیاثی، ت.، (۱۴۰۱)، ابزارهای دیپلوماسی فرهنگی در سیاست خارجی افغانستان، فصلنامه علمی-تحقیقی علوم اجتماعی پوهنتون غالب، ۱۲(۱)

۱۶. فاضلی، س.، (۱۳۹۵)، نظام بین‌الملل چندقطبی و ظهور قدرت‌های نوین؛ فرصت‌ها و تهدیدات برای جمهوری اسلامی ایران، همایش کنگره پیشگامان پیشرفت

۱۷. قدمی، م. و مصطفوی، ح.، (۱۳۸۸)، اهمیت فعالیت‌های فرهنگی در روابط بین‌الملل و ارائه مدل عملیاتی دیپلوماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، مجله مدیریت فرهنگی، ۳(۵)

۱۸. قنبرلو، ع.، (۱۴۰۰)، دیپلوماسی فرهنگی و جایگاه بین‌المللی ایران، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۲۴، شماره ۳

۱۹. مک‌لوهان، م.، (۱۳۷۷)، برای درک رسانه‌ها، تهران، مرکز تحقیقات صداوسیما

۲۰. ملکی، ر.، (۱۳۹۳)، نشست تخصصی «مفهوم دیپلوماسی فرهنگی و شاخص‌های آن در جمهوری اسلامی ایران، خبرگزاری مهر

۲۱. نای، ج.، (۱۳۸۳)، قدرت نرم و رهبری، ترجمه سیدرضا میرطاهر، فصلنامه راهبرد دفاعی

۲۲. نقیب‌زاده، د.، (۱۳۸۵)، تاریخ دیپلوماسی و روابط بین‌الملل از پیمان وستفالی تا امروز، تهران، نشر قوس

۲۳. یوسفی، ر.، (۱۴۰۰)، دیپلوماسی علمی فرصتی مهم برای توسعه همکاری‌های علمی بین-المللی و روابط راهبردی، نشریه نشاء علم، ۱۲(۱)

24. Abubakar ,j.h., Garba,M.K, (2025), The Role of Soft Power in International Diplomacy: A Critical Examination of the Impact of Cultural Diplomacy on Nation-Branding and Foreign Policy, **International Institute of Advance Scholars Development**

25. Ahmad, Ibtisam & others, (2020), **The Politics of Culture: an Interrogation of Popular Culture**, London: Cambridge scholars publishing
26. Cumming, Milton C, (2003), **Cultural Diplomacy and the US Government: A Survey**, Washington DC, Center for Arts and Cultrure
27. Fernandez, Nichole, (2020), State of NationalF: Nation Brandig, Studies on National Movements
28. Hellier, ken S., and Liza M. person, (2009), The Distinction Between Public Affairs & Public Diplomacy, **Handbook of public Diplomacy**
29. Khosrowjerdi, Mahmood, (n.d), Good Governance and National Information Transparency: A Comparative Study of 117 Countries, **lecture notes in computer science**
30. Mulcahy, kevin V, (1999), Cultural Diplomacy and the Exchange Programs:1938-1978, **Journal of Arts Management**, law & society
31. Sawhney, Harmeet & George A. Branett, (2002), Global Economy and International Telecommunication Network
32. Topic, Martina, and Cassandra Sciortino, (2012), Cultural Diplomacy and Cultural Hegemony: A Framework for the Analysis, **cultural diplomacy and imperialism**, European perspective